

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

اخلاق عمومی

۱۴۰۱/۰۹/۰۸

جلسه سوم

شرح دعای هشتم صحیفه سجادیه.

" وَ كَانَ مِنْ دُعَائِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي الْاِسْتِعَاذَةِ مِنَ الْمَكَارِهِ وَ سَيِّئِ الْاَخْلَاقِ " کلام در استعاذه دو-سه جلسه ای صحبت شد. استعاذه ۵ رکن دارد. شاید عزیزان این بحث را کمتر شنیده باشند فکر کردم این بحثها را چند شبی ادامه بدهم و این ارکان را یک کمی توضیح بدهم. همین **اعوذ بالله من الشیطان الرجیم** و اینا که کافی نیست. استعاذه را انسان بدانچه معنایی دارد و چه حقیقتی دارد و چه آثار و برکاتی دارد. دعای امام علیه السلام در استعاذه از رذائل اخلاقی است . و آنهایی که زیان زیادی دارند برای آخرت انسان وسعادت انسان . معنای استعاذه را گفتیم پناه بردن است. این ۵ رکن دارد. در هر ۵ رکنش باید یک مقداری صحبت شود.

خودِ استعاذه: پناه بردن معنای مصدری است یا مشکلی آدم دارد. این خطری به انسان وارد می خواهد بشود انسان پناه می برد به یک جایی، به غار پناه میبرد، به انسان پناه می برد، به پناهگاه پناه می برد. این را می گویند پناه بردن و استعاذه.

یک مستقیم داریم. مستعید پناه برنده، آن انسان که از یک خطری می خواهد خودش را نجات دهد به یک جایی پناه می برد این را می گویند مستقیم.

سوم: مستعاذبه: به آنچه و آن که را انسان به او پناه می برد، به غاری پناه می برد، به انسان پناه می برد، به خدای متعال پناه می برد مستعاذ به گویند.

چهارم: مستعار منه: از چی پناه می بری؟ آن چیزهایی که از آن چیز به یک پناهگاهی انسان پناه می برد، شروری و زشتی هایی و امثال این ها. ما يستعاذ لاجله: علت استعاده بردن چیست؟ برای چه انسان پناه می برد؟ غایت استعاده چیست؟ این ه راجع به شأن باید صحبت شود.

خودِ استعاده: در مورد خود استعاده یک مقداری صحبت کنم. استعاده یعنی پناه بردن. خودش سه پایه دارد و سه اصل دارد که باید این سه اصل باشد تا استعاده تحقق بیابد و آلا استعاده، استعاده نیست. این سه پایه عبارتند از: علم، حال، عمل. اول علم است. علم به چی؟ به دو امر انسان باید علم داشته باشد. آنی که استعاده و مستعید است باید دو امر برایش مشخص بشود، که آگاه باشد و یقین داشته باشد به این دو امر. یکی به ضعف خودش و یکی به قوت آن کسی یا آن چیزی که به آن پناه می برد تا پناهش درست باشد. استعاده اش درست باشد، اگر انسان در خودش قوه ای داشته باشد که بتواند از آن شر دفاع کند، پناه نمی برد. پناه آنجایی است که انسان ضعیف است و نمی تواند در برابر آن شر (حالا گرگ، شیر، دزد، قاتل است، هر که هست، گناه است) نمی تواند دفاع کند خودش، ضعیف است. پناه می برد. یکی هم آن چیزی که من به آن پناه می برم توان دفاع از من را داشته باشد. بتواند مرا پناه دهد. این دو امر، دو معرفت، دو علم باید در استعاده محقق شود تا بگویند پناه برده، انسان در هر دو امر عاجز است، در امر دنیا، در امر آخرت. این دو امر است. از شرور دنیا و شرور آخرت از این دو امر انسان عاجز است نه خودش به تنهایی می تواند شرور دنیا را، خطرات دنیا را، دشمنهای دنیا را، از خودش دفع کند. زشتی ها و شدائد دنیا را بتواند تنهایی از خود دفع کند. نه شرور و عذاب ها و نکبت های آخرت را. "**خلق الإنسان ضعيفا**" انسان برات ضعیف است. این یک جهت.

از طرفی هم انسان باید اعتقاد داشته باشد که به او پناه می برد (چون در استعاده انسان به خدا پناه می برد، کسان دیگر، چیزهای دیگر که توان ندارد به من پناه بدهند همه چیز دنیا و آخرت را، آنی که می تواند فقط خداست). اگر انسان علم داشته باشد به چند چیز، معرفت به چند چیز خداوند داشته باشد استعاده محقق می شود و آلا نه. یکی اینکه خداوند را قادر بداند که بتواند شرور دنیای من و آخرت من، مرا نجات بدهد. این یک.

دو: خدا باید علم داشته باشد به آنچه که شر من است در دنیا و آخرت. اگر خدا از عیاذ بالله علم نداشته باشد به این معنا، یا قدرت نداشته باشد از من دفع کند به خدا پناه بردن غلط است. آدمی که خدا را قادر بر این نمیبیند که خدا قدرت مطلقه دارد که می تواند تمام شرور دنیا و آخرت را از من دفع کند این یک شد که باید داشته باشد. دو علم داشته باشد به آنچه من نیاز دارم از نیازهای دنیوی و اخروی و شرور دنیوی و اخروی من، به این هم باید علم داشته باشد و آلا اگر کسی مثلاً من به یک کسی پناه بردم که از شر من خبر ندارد از نیازهای من خبر ندارد، پناه بردن معنا ندارد. پس این هم باید معرفت به این معنا داشته باشد. خدا باید جواد باشد. ممکن است به یک کسی پناه ببرید که قدرت داشته باشد علم هم داشته باشد. اهل جود نباشد. پناه بردن به او هم معنا ندارد. بخیل است. دلش برای من نمی سوزد، باید محبت به من داشته باشد. خدا باید محبت به این بنده داشته باشد تا شر را از او دفع کند. یعنی من باید علم داشته باشم که خدا به من محبت دارد، خدا تمام نیازهای مرا می داند. قلب من را "اقرب الیکم من حبل الوریث" خدا می داند. هیچ چی ی جلوی خدا و قدرت خدا را نمی تواند بگیرد. قدرت مطلقه دارد، مقید به چیزی نیست خدا. خلاصه اینکه معرفت به نفس و معرفت به خدا داشته باشد. "اول العلم معرفة الجبار"، معرفت به خود داشته باشد. معرفت به خدا داشته باشد، خدا جواد است. خدا مهربان است خدا نیازهای دنیوی و اخروی مرا می داند. خدا شادان دنیوی و اخروی مرا می داند. دشمن های دنیوی و اخروی مرا می داند. شرور دنیوی و اخروی مرا می داند. ببینید: تمام این ها را من علم داشته باشم. بیهاین جهات، تا استعاده به خدا تحقق بیاید و آلا بگم "اعوذ بالله" إما یکی از این جهات را شک داشته باشم این "اعوذ بالله" غلط است، لقلقه زبان است. پناه نبردی به خدا. پناه بردن به خدا یعنی، خدا، من بنده ای هستم که به معنای واقعی ذلیل و خار، جاهل و .. هستم. در یک دنیایی که از در و دیوار برای من شر می بارد، آخرت که دیگر جای خودش، چه کسی می تواند دیگر از من دفاع کند؟ چه کسی را دارم که از من دفاع کند؟ چه کسی قدرت دارد در مقابل تمام نیازها و شرور من، مرا کمک کند؟ باید این علم را داشته باشم، پس علم داشته باشم به ضعف خودم در ایم جهات. و علم داشته باشم به قدرت خدا و آن جهاتی که در خداوند متعال عرض کردم تا بگویم، این حالت اگر در انسان پیدا شود، این معرفت، این اعتقاد، این قلب اگر به این حقیقت رسید که اینجا علم می خواهد، اینجا معرفت می خواهد اگر به این معرفت انسان رسید یک حالتی

در انسان پیدا می شود، علم، حال، عمل، این علم اگر برای انسان حاصل شد، "حال" برای انسان پیدا می شود. آن حال چیست؟ حال تضرع. حال کوچکی، حال گدایی، حال انابه، حال توجه به خدا، حال اشک و آه و سوز دل در دل شب و روز، که خدا دستم را بگیر، بیچاره ام. گرفتارم. شدائد دنیا و آخرت مرا احاطه کرده است، دستم به دامانت خدا، تضرع می خواهد، این حال است. حال گدایی می خواهد، حال ذلت و خواری می خواهد. (نمی دانم چطور عرض کنم). اگر یک انسانی یک درنده ای به او چه کرد. در این حالت خودش را در ضعف می بیند و آن درنده را قوی می بیند، چه حالی دارد؟ چطور جیغ می زند و فریادش بلند می شود. چطور ضجه می کشد و ناله می کند، داد می زند و هوار می زند، چطور؟ بنده ای که به این معنا به معرفت رسید در مقابل عظمت و محبت خدا و عنایت خدا، به خودش وقتی خودش را در مقابل خدا در این حال دید، این حال تضرع و انابه جذب لطف الهی را می کند. اینجا چه می شود؟ اینجا این حالت، عمل می آورد. عمل دو جور است یک عمل لسانی داریم، یک عمل قلبی داریم. قلبش که متوجه خدا شد تضرع دارد، انابه دارد، سوز دل دارد، نیاز دارد. ربّ دارد. خلاصه گدایی خودش را در قلب آگاه است در زبانش هم از قلب کمک می گیرد آنچه که مافی الضمیرش است به زبان جاری می شود. "اعوذ بالله من الشیطان الرجیم" "اعوذ بالله از این آفت، اعوذ بالله من نفس اماره خودم، اعوذ بالله از این دشمنان داخلی و خارجی خودم این استعاذه است، حقیقت استعاذه این است. کجا الان استعاذه پیدا می شود؟ پناه باید انسان به خدا ببرد. تمام گرفتاری های دنیا را انسان ضعیف باید خودش را در پناه الهی قرار دهد تا خدا یک عنایتی به انسان ببرد. ما یک شی، آن قویی داریم. شیطان که درباره انسان قسم خورده به عزّت خداوند که همه را گمراه می کنم. درباره آدم اینطور نگفت. به آدم گفت: من از ناصرین و خیرخواهان شما هستم. شیطان به حضرت آدم و حوا گفت: من خیرتان را می خواهم. مصلحت اندیشی را می خواهم خیرتان این است که این را بخورید و الا از اینجا بیرونمان می کند. اما درباره ما گفت خدا به عزت و جلالت (به تعبیر من) عزّت یعنی قدرتت، عظمتت، به عزتت من همه را اغوا می کنم اکثر این ها را شاکر نمی بینی. حالا این دشمنت شیطان است، حالا نفس ما یکی، خودمون به خودمون حالا دشمن های دیگر. والا ماشاءالله خارجی و داخلی. باید به چه کسی پناه برد. این حالت در قلب پیدا شد انسان با زبانش می آید می گوید "اعوذ بالله من الشیطان اللعین الرجیم" بنابراین اگر این ها، هر کدام ضعف پیدا کرد در حقیقت

انسان استعداد ندارد. ببینید: انسان نمی تواند به علم و استعداد و قدرت خودش اعتماد کند و تکیه کند در هر مقامی از معرفت و علم باشد بداند در برابر دشمن های الهی، دشمن های خدا، دشمن های انسانیت در دنیا و آخرت، این دشمن ها زورشان به ما می رسد هر چقدر هم قوی باشیم اگر خودمان را در پناه خدا قرار ندهیم. الان شما نگاه کنید ما علمای بزرگی داریم، علما، فقها، دانشمندان، حکما، فلاسفه الی ماشاءالله. کدام عالمی می تواند بگوید این چیزی که من می گویم حق است و حق همین است. آیا این اشتباهات را ندارند؟ فلاسفه ندارند؟ حکما ندارد؟ فقها ندارند؟ علما ندارند؟ اگر تکیه گاه انسان به خدا نباشد، تکیه گاهش به استعداد و قدرت و ذهن و توان خودش باشد و اعتماد بکند، توجه به حق نکند خود را در پناه خدا قرار ندهد قطعاً زمین خواهد خورد. می بینید در یک مسأله علمی، اعتقادی، فقهی، فقهی یک فقهی استعداد خودش را خرج می کند، زحمت می کشد، درس خوانده است، عالم شده، محقق شده، تحقیقات کرده، یک اعتقادی پیدا کرده حالا در اصول اعتقادات یا غیر اعتقادات در مسائل دینی گاهی به همان باقی است. می گذرد سال ها و قرن ها معلوم می شود آن آقا اشتباه کرده است، فقه های بعدی می گویند آن آقا اشتباه کرده خب اگر انسان خودش را در پناه خدا قرار ندهد در همین مسائل اعتقادی هم می بینید اشتباه می کند انسان. امت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم، امام قبلی را کار نداریم، امت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم ۷۳ فرقه اند. همه این فرقه ها می گویند ما خودمان تحقیقات داریم، ما خودمان علم داریم، نمی دان معرفت داریم، همه خودشان را حد می دانند، تمام، حد می دانند. احتمال باطل هم در خود نمی دهد که برود تحقیق کند. و حال آنکه یکی و این ۷۳ فرقه اهل نجات است. همه تحقیقات دارند، علم دارند، معرفت دارند، پس این اشتباهات از کجاست؟ چون خودشان را در پناه خدا قرار ندادند. در پناه اولیای الهی قرار ندادند. به خودشان و علم خودشان و معرفت خودشان و اعتقادات خودشان، از آن طرف القائنات شیطان و هواهای نفسانی هم کمکشان کرده غلط رفته اند، یک عمری را گذرانده اند در غلط، یک عده ای را به غلط آورده، انحراف داده، منحرف کرده، خودش هم منحرف است. به خود ظلم کرده، به دیگران هم ظلم کرده، چرا؟ چون خود را در پناه خدا قرار نداد، به معرفت و قدرت خودش اعتماد کرد، به علم و استعداد خودش اعتماد کرد. همه جا انسان در هر مقامی باشد، باید خودش را در پناه خدا قرار دهد. اگر می خواهد از آفت ها، بلاها، شرور دنیوی و اخروی محفوظ باشد و آلا انحراف می آید.

در دعا دارد، "الهی! إِنْ لَمْ تَبْتَدِئْنِي الرَّحْمَةُ مِنْكَ بِحُسْنِ التَّوْفِيقِ" خدایا! (در دعای صباح) اگر ابتداء رحمت از تو نباشد "بِحُسْنِ التَّوْفِيقِ فَمَنْ السَّالِكُ بِي إِلَيْكَ فِي وَأَصِحِ الطَّرِيقِ" چه کسی می تواند مرا در یک طریق مستقیم الهی قرار دهد؟ دشمن های این راه را از من دفع کند؟ عنایت خدا می خواهد، توفیقات الهی می خواهد، توجه به خدا می خواهد، و آلا انسان می ماند در کار. الهی! ابتداء رحمت باید از تو باشد، لطف باید از جانب تو باشد. البته انسان باید تضرع کند. آن حالت تضرع باید باشد در انسان، حالت گدایی باید در انسان باشد. انسان باید بداند خودش تنها نمی تواند، عاجز است. هر چقدر هم که عالم باشد از شیطان عالم تر است؟ شیطان اعتماد به خدا نکرد در یک روایتی گفته است که: من ۴ هزار سال یک سجده ام طول کشیده است. انحراف پیدا کرد. خودش را در پناه خدا قرار نداد. به خودش اعتماد کرد. "إِنْ لَمْ تَبْتَدِئْنِي الرَّحْمَةُ مِنْكَ" رحمت الهی، خدا ارحم الراحمین است. رحمتش همه شهر را گرفته است. اما گاهی این رحمت قابلیت می خواهد. قابلیت، این است که انسان معرفت داشته باشد، معرفت قابلیت می دهد

شعور و علم معرفت می دهد. چرا اینقدر تاکید شده بروید دنبال علم؟ چون علم معرفت می آورد. هرچقدر انسان علمش عالی تر باشد، معرفتش بالاتر باشد به ضعف خودش و جهل خودش، به ناتوانی خودش بیشتر پی می برد. لذا عالم حقیقی آنی است که هر چه علمش می رود بالا خضوعی بیشتر می شود. بیشتر می فهمد چقدر کمبود دارد. آدم های بی سواد بدون عالم نمی دانند علم یعنی چه؟ بی سوادی چیه. علم چیه. آنی می فهمد که علم پیدا کند وقتی انسان به هر مقداری علم پیدا کند به جهل و نادانی خودش و به ضعف و ناتوانی خودش و به نیاز خودش به خداوند و اولیای خدا بیشتر پی می برد. لذا خضوعی بیشتر می شود، تضرعش بیشتر می شود، گدایی در خانه خدا بیشتر می شود. لذا فرمود که: عالم خاشع است. چرا عالم خاشع است؟ چون کسی نیست، هر چه دارد از ناحیه خدا دارد. از خودش چیزی ندارد که خدا داده است. مال خداست. در مقابل خدا خیلی ذلیل و حقیر و پست است، چیزی نیست. کسی نیست انسان در برابر عظمت خداوند. منی نیست در برابر عظمت خدا. لذا "الهی! إِنْ لَمْ تَبْتَدِئْنِي الرَّحْمَةُ مِنْكَ بِحُسْنِ التَّوْفِيقِ" اگر انسان می خواهد آن رحمت الهی شامل حالش بشود، عمل باید باشد، آن تضرع و گدایی باسد باشد. همیشه خودش را گدا بداند در محضر حق و از او لطف و عنایت و رحمت و توفیق بخواهد. خدایا! "إِنْ لَمْ تَبْتَدِئْنِي الرَّحْمَةُ مِنْكَ بِحُسْنِ

التَّوْفِيقِ بِحُسْنِ التَّوْفِيقِ فَمَنْ السَّالِكُ بِي إِيْكَ فِي وَاضِحِ الطَّرِيقِ " در یک طریق و صراط مستقیم. چه کسی می تواند مرا بیاورد؟ "اللَّهُمَّ يَا مَلَأَ اللّائِذِينَ، وَيَا مَعَاذَ الْعَائِذِينَ" ای پناه پناهجویان، ای پناه آن هایی که نیاز به پناه و پناهگاه دارند. خدایا اگر به تو پناه نبرند، به چه کسی پناه ببرند. چه کسی می تواند مرا از این شرور دنیا و آخرت در پناه بگیرد جز خودت. خداست. انسان باید در خانه خدا برود. با خدا باید آشتی کند تضرع کند خدا لطف کند. خدا توفیق بده. خدا توفیقاتی را از انسان نگیرد. "إِنْ لَمْ أَعُدْ بِعِزَّتِكَ" یعنی من علم دارم، معرفت دارم قدرت دارم عزاً مال توست تمام، ضعیفم. "انتم الفقراء" همه فقیر حقند. عزت مطلقه مال خداست. ما یک عزتی داریم ۴ قدم راه برویم. دو کیلو بار را برداریم همین. نمی توانیم از خودمان دفاع کنیم. "إِنْ لَمْ أَعُدْ بِعِزَّتِكَ فَبِمَنْ أَعُوذُ؟" یعنی من کسی را ندارم جز تو. دستم را بگیر، کم کم کن. در یک دنیایی آوری، شر احاطه کرده مرا. من ضعیف چه کنم با این هوای نفسانیم، با این قدرت شیطانیم، با این شیطان های خارجی و داخلی ام. شما ببینید، ما در دنیا چقدر دشمن داریم این دشمن های دنیا را جز در پناه خدا می شود دفع کرد. و الان همین انقلاب را در بیش از ۴۰ سال جز خدا دفع کرد؟ شما خیال می کنید مردم دفع کردند؟ بله. مردم هم دلهایشان دست خداست. خدا این جرات را و این نیرو را و این توان را به این مردم داد. آن هم از خداست. همه از خداست. همه دست خداست. انسان به خدا پناه ببرد آن وقت ببیند خدا چه می کند با انسان. کجا ها کمک می کند انسان را. بدترین رنج، غم، غصه ها، گرفتاری ها گره ها، بدست خداست. وقتی انسان استعاذه اش، استعاذه باشد، "اعوذ بالله" لفظی. این قلب پر از معرفت به خود و خدا باشد "إِنْ لَمْ أَعُدْ بِعِزَّتِكَ فَبِمَنْ أَعُوذُ؟ وَإِنْ لَمْ أَلِدْ بِقُدْرَتِكَ" به قدرت خدا، به او باید پناه برد، به قدرت او پناه نبرم به چه کسی پناه ببرم؟ چه کسی مرا در پناه قرار می دهد؟ خدایا! "وَقَدْ أَلْجَأْتَنِي الذُّنُوبُ إِلَى التَّشَبُّثِ بِأَذْيَالِ عَفْوِكَ" خدایا! مجبور کرده مرا گناهان، آلوده به گناه. از در و دیوار گناه برایم می بارد. شیطان راه های گناه را برای من باز کرده است. "وَقَدْ أَلْجَأْتَنِي الذُّنُوبُ إِلَى التَّشَبُّثِ بِأَذْيَالِ عَفْوِكَ" دامن عفو را بگیرم مرا از این گناهان و آلودگی های گناه نجات بدهی، تا توفیق توبه به انسان بدهد. دفاع از انسان کند این شرور را از انسان دفع کند. "وَقَدْ أَلْجَأْتَنِي الذُّنُوبُ إِلَى التَّشَبُّثِ بِأَذْيَالِ عَفْوِكَ" خدایا! حق آن آدمی نیست که به تو و به حق تو تکیه زده، از تو عصمت می خواهد، از ناحیه تو حفظ می خواهد، در

مقابل این همه شدائد و گناهان و شیاطین و هوای نفس ها و آلودگی ها "وَمَا حَقُّ مَنْ اعْتَصَمَ بِحَبْلِكَ" ریسمان تو را گرفتم و به تو محتاجم و تو تکیه گاهم هستی و به دین تو تکیه زده ام عشق و علاقه ام به توست و از تو عصمت می خواهم. خدایا! حق من نیست که "ان یخذلنی" مرا رها کنی. منی که به تو دل بسته ام. بسوی تو آمده ام. سحرها بسوی تو می آیم. اشک میریزم. از تو کمک می خواهم که شیطان و شیطان ها را از من دفع کنی. مرا از تمام هواهای نفسانی حفظ کنی. از شرور خودم و غیر خودم مرا حفظ کنی. خدایا! آیا حق من است که رها کنی؟ این جملاتی است که انسان با خدا اینجور صحبت کند. خدا را به وجد بیاورد این خدای مَن، این بشر، این انسان، این عبد چقدر ذلیلانه تقاضا می کند. چقدر ذلیلانه دارد عجز خودش را، ذلت و خواری خودش را آن خدای رثوف، آن خدای مهربان اگر چنین صدایی از یک بنده ذلیلی شنید چجوره خدا؟ اگر اینجور رفتیم در خانه خدا چجور است خدا؟ گره داریم در زندگی؟ ترس داریم در زندگی؟ خدا قدرت ندارد گره ها را باز کند؟ خدا قدرت ندارد هوای نفس مرا در خود من نابود کند؟ همه دست خودش است. "وَمَا حَقُّ مَنْ اعْتَصَمَ بِحَبْلِكَ أَنْ يُخْذَلَ، وَلَا يَلِيقُ بِمَنْ اسْتَجَارَ بِعِزِّكَ أَنْ يُسَلَّمَ أَوْ يُهْمَلَ" خدا می دانی، سزاوار نیست کسی که پناه به عزت تو آورده، به قدرت تو پناه آورده، دلگرم عنایت توست، سزاوار نیست این رها شود. مهمل گذاشته شود، جوابش را ندهی، عنایت را به او نداده باشی. الهی! "فَلَا تُخْلِنَا مِنْ حِمَايَتِكَ" خدایا! ما را از حمایت خودت خالی نگذار. خودت ببین ما چقدر دشمن داریم. چقدر ما استریم. چقدر گرفتاریم، چقدر دنیا با ما مبارزه می کند چقدر شیطان ها با ما مبارزه می کنند. خدایا! "فَلَا تُخْلِنَا مِنْ حِمَايَتِكَ، وَلَا تُعْرِئْنَا مِنْ رِعَايَتِكَ" ما را خالی از حمایت نگذار. کمکمان کن. دست ما را بگیر. دشمنان را از ما دفع کن. به ما نیرویی بده، توانی بده، استعدادی بده، صبری بده، استقامتی بده در مقابل این دشمنان بایستیم. استقامت کنیم. "وَلَا تُعْرِئْنَا مِنْ رِعَايَتِكَ" ما را عاری از رعایت نگذار. رعایت حال ما را کن. خودت ما را آفریدی. خودت فرمودی ضعیفی. همه قدرت ها و همه عنایت ها دست خودت است. رحمت واسعه خودت است. دست ما را بگیر خدا. ذلت می خواهد، بندگی می خواهد، عبودیت می خواهد، تضرع می خواهد. در خانم خدا رفتن می خواهد. الهی! "فَلَا تُخْلِنَا مِنْ حِمَايَتِكَ، وَلَا تُعْرِئْنَا مِنْ رِعَايَتِكَ وَذُرْنَا عَنْ مَوَارِدِ الْهَلَكَةِ" خدایا! ما را دور بدار از موارد هرکه موارد هرکه کجاست؟ دنبال شیطان رفتن، پناه به شیطان بردن،

پناه به گناهان بردن، و نظایر آنها، همه هلاکت است. خدایا! "وَدُرْنَا عَنْ مَوَارِدِ الْهَلَكَةِ، فَإِنَّا بِعَيْنِكَ وَفِي كَنَفِكَ" ما در نظر تو هستیم ، تو عنایت به ما داری، در کفایت تو هستیم . خودت امر فرمودی که ما به تو توجه کنیم. "أَدْعُونِي اسْتَجِبْ لَكُمْ" دعا کنید، از من بخواهید، تضرع کنید اجابت می کنم. " انا اقرب اليكم اجيب الدعوه داع إذا دعاه" خودت وعده دادی آنها را انسان بگویند، در حال گریه بگویند، آن ها را در حال تضرع بگویند. آن وقت دردهای خودش را هم به خدا بگویند. هر کسی یک در دی دارد، دردهای معنوی، دردهای مادی دارد، دنیوی دارد، داخلی دارد، خارجی دارد، باید گدایی کرد در خانه خدا. ما گدایی نکرده می خواهیم برایمان چیزها شود. چرا باران نمی آید؟ خب گدایی نکردیم، گدایی نمی کنیم ، دعا نداریم، سحر ها نداریم. ببینید مساجد هلوت ، توی دعاها حال نیست، لقلقه زبان است. کدام استعاذه ما، استعاذه است. یعنی خود استعاذه را معنا کردم حالا تا بقیه اش تا ببینیم استعاذه من اعوذ بالله اعوذ بالله است؟ واقعا پناه بردم به خدا؟، ممکن است انسان به خدا پناه ببرد و خدا جوال ندهاد؟ یعنی دعوت من دعا نیست؟ اگر دعوت من دعا شد استجب بعدش می آید. و چطور خدا فرمود "ادعونی استجب لکم ؟" شرط هم گذاشت. ادعونی این ادعونی ناتمام است. یعنی دعوت من دعا نیست ؟ اگر دعوت من دعا شد استجب بعدش می آید. منی که به هر جا دل بستم. حالا خدا تو، هم این کار را کن. دل من رفته یک جاهای دیگر. انقطاع از غیر خدا باید پیدا کند انسان. تا بگویند "اعوذ بالله" ، " فَإِنَّا بِعَيْنِكَ وَفِي كَنَفِكَ . " در دعای سیفی صغیر از این جملات، از آیت دعا ها خیلی داریم. ما با دعاها عموماً سرو کار نداریم، خیلی جملات ارزشمندی انسان سازی است این کلمات معصومین علیهم السلام. "لَا مَلْجَأَ مِنَ اللَّهِ إِلَّا إِلَيْهِ" این دیگه عجیبی ست. از غیر خدا به خدا باید پناه برد. شیطان است هدایت نفس است. شرور دنیاست. شرور آخرت است ، عذاب جهنم است، نمی دانم هر چه هست. بالاتر از همه از خدا هم باید به خدا پناه برد. مگر از خدا هم باید پناه گرفت؟ انسان از شرور پناه می گیرد از خدا چطور؟ بله. نافرمانی خدا، گناه خدا، معصیت فرمان خدا، عذاب الهی، باید از عذاب و غضب الهی، از انتقامی خداوند از انسان گنهکار می گیرد، باید به خدا پناه برد. در این دعا اینطور دارد. "لَا مَلْجَأَ مِنَ اللَّهِ إِلَّا إِلَيْهِ" الهی! پناهگاهی نیست. یعنی از عذاب تو هم (خودت) به خودت پناه می برم. از جهنم، از عذاب قبر، عذاب قیامت، نکبت های قیامت و بدبختی های جهنم باز از آن هم به خودت پناه می برم. آنجا هم به خدا باید پناه

برد. از غیر خدا به خدا، از عذاب‌های خدا هم به خدا باید پناه برد. " لا إِعَانَةَ إِلَّا بِكَ " کمکی ندارم إلا تو، ارحم الراحمین تویی، اعانت از خودت می‌خواهم کسی نمی‌تواند کمک کند مرا در این دنیا نمی‌توانند چه کیف آخرت. چه کسی می‌تواند؟ " لا يَفِرُّ مِنْ أَخِيهِ، أُمِّهِ وَ أَبِيهِ " همه از من فرار می‌کنند نکند مرا ببینند و بخواهند حق مرا بدهند. آنجا کمک می‌کنند. " لا مَلْجَأَ وَ لا مَنجَى مِنْكَ إِلَّا إِلَيْكَ وَ لا إِعَانَةَ إِلَّا بِكَ وَ لا اتِّكَاءَ إِلَّا عَلَيْكَ " خدا تکیه گاهی نیست الا با خودت، تکیه گاه انسان خداست. هر غمی یا گرفتاریم دارد باید کرد در خانه خدا. کسی گره باز نمی‌کند، کسی نمی‌تواند گره خودش را باز کند تا کیف به اینکه گره مرا باز کند، " وَ لا اتِّكَاءَ إِلَّا عَلَيْكَ اِدْفَعْ عَنِّي كَيْدَ الْحَاسِدِينَ " خدایا دفع کن ا من انسان های حسود را، دشمن هایی که می‌خواهند با انسان حسد بورزند. انسان را دچار رنج و غم و غصه کنند، " وَ ظُلْمَاتِ شَرِّ الْمُعَانِدِينَ " خدایا! دفع کن از من شر دشمنان را، چه کسی می‌تواند دفع کند شر دشمنان را؟ جز خدا. " وَ ظُلْمَاتِ شَرِّ الْمُعَانِدِينَ وَ اِرْحَمْنِي تَحْتَ سُرَادِقَاتِ عَرْشِكَ يَا اَكْرَمَ الْاَكْرَمِينَ " خدایا رحم کن، رحم کن به حال من ای اکرم الاکرمین. پس بنابراین اگر انسان علم پیدا کرد معرفت پیدا کرد به ضعف خودش و قدرت و توانایی خداوند که تمام شرور دنیوی و اخروی را از انسان دفع کند یک چنین معرفتی و علمی اگر انسان پیدا کرد که اصلش معرفت است، اصلش علم است، گفتیم که استعاده مبنایش سه پایه است تا تحقق یابد.. استعاده که معنای مصدری دارد، پناه بردن، سه پایه دارد، اول علم: علم به ضعف خود، قدرت خدا. ضعف مطلق خودش و قدرت مطلقه الهی، مطلقه: یعنی محدود نیست قدرت خدا.

" یا من یکی من کل شیء و لا یکی منه شیء. " این قدرت الهی، خداوند کفایت از هر چیزی می‌کند. هیچ بنده ای هیچ مخلوقی نمی‌تواند خدا را کمک کند. خدا نیاز به غیر ندارد. همه به او نیاز دارند. او نیاز به هیچ کس ندارد.

" لا تَنْفَعُهُ طَاعَةٌ مِنْ أَطَاعَهُ لا تَضُرُّهُ مَعْصِيَةٌ مِنْ عَصَاهُ " لذا معرفت لازم است تا این معرفت نتیجه اش آن استعاده حقیقی شود. چرا در روایات ما، در کلمات قرآن مجید و آیات معصومین علیهم السلام، اینقدر تشویق به علم می‌کنند، تشویق به معرفت می‌کنند؟ برای اینکه علم و معرفت انسان را به وادی خدا وارد می

کند. روایت مفصلی است از امام حسین علیه السلام که تاه عرض کنیم، چند روایت راجع به علم عرض کنیم که چقدر مهم است.

"ان الله خلق العباد" خداوند خلق کرد بندگان را، "لیعرفوا" برای اینکه خدا را بشناسد. چون اگر معرفت آمد دیگر عبودیت می آید. آنجایی عبودیت نمی آید که انسان معرفت ندارد. خدانشناس نیست. خدا خلق کرد عباد را "لیعرفوا فإذا عرفان عبدوا" وقتی معرفت کامل شد عبادت و عبودیت می آید، تضرع می آید، خاضع می شود انسان در برابر خدا، مطیع می شود، انابه دارد، سوز دل دارد. "فلذا عرفان عبدوا إنما یخشی الله من عباده العلماء" عالم حقیقی آن کسی است که خشیت از خدا دارد، توحید واقعی دارد، یعنی غیر خدا را نمیشناسد، توحید حقیقی دارد. ما در توحیدمان ضعف داریم در معرفتمان ضعف داریم، لذا در عبادت کوتاهی می کنیم. یا کم می گذاریم. "فإذا عبدوا" وقتی عبادت کردند، اثر خاصیت عبادت بندگان این است "فإذا عبدوا استغنا بعباده عن عباده غیره" مستغنی می شوند با عبادت خدا از عبادت غیر خدا. یعنی دیگر عبد خدا هستند، عبد غیر خدا نیستند، مطیع غیر خدا نیستند. بلکه یک جاهایی خداوند ف مود اطاعت پدر و مادر، بزرگتر، استاد و... این اطاعت خداست، چون خدا فرمود اطاعت می کنیم، همان فرزندش پدر و مادر، اگر کافر بودند دیگر آن اطاعتی که باید کنند نیست یک جور دیگر است. ظاهراً باید آزار و اذیتشان نکنی إلا هر چه گفتند قبول کنی، نیست، اطاعت مطلقه از آن خداست. "فإذا عرفان عبدوا" فإذا عبدوا: وقتی عبادت واقعی کردند، "استغنوا بعباده عن عباده غیره" عبادت غیر دیگر مستغنی می شوند دیگر لازم نیست بنده غیر خدا باشند. آن کسی که بنده غیر خداست، رئیس را همه کاره می داند در مقابلش تا زانو خم می شود او را رزاق خود می داند، این اداره را رزاق خود می داند. این شهریه را رزق خودش می داند. مبادا شهریه اش قطع بشود، امیدش به شهریه است، به این اداره است. به این حقوق است این ها همه کفر است. همه شرک است. توحید نیست. درس بخواند انسان برای اینکه رزقش بشود، شرک است. اگر عبادت آمدن وقت عبادت حقیقی دارد در مقابل خدا، عبد غیر خدا نیست.

